

از لابلای یادداشتها ونبشته های روزمره ام

مشکل افغانستان در فرآیند مناسبات بین المللی

عوامل پدیدآورنده امنیت و عدالت

قانون گریزی و نهاد ستیزی

به جای مقدمه، در مبحث کنونی قبل از همه متذکر باید گردید که امنیت ملی بمثابه مهمترین اصل در ثبات سیاسی و استقلال یک کشور با یک واحد سیاسی می باشد، زیرا بقای هرکشور به حدود و ثغور تمامیت ارضی و ثبات و استمرار حکومت آن بستگی به امنیت ملی آن کشور دارد. اهمیت موضوع فوق به حدی است که برخی ها امنیت ملی را پیش شرط تأمین سایر اهداف ملی می پندارند. عده ای نیز چنین مطرح می نمایند که ملاحظات امنیتی گاه به رژیم های سیاسی حاکم بر کشورها، این امکان را میسر می سازد تا به اقداماتی متوسل گردند که حداقل در جوامع دموکراتیک برای تأمین سایر اهداف قابل پذیرش نیست. از سوی دیگر با به پایان رسیدن دوران جنگ سرد و آغاز عصر جدید، امنیت ملی کشورها، بویژه کشورهای جهان سوم، دچار تحول و دگرگونی اساسی شده است. تغییرات و دگرگونی های دوران پس از جنگ سرد تأثیر شگرفی برمسایل امنیتی ملل مختلف بجا گذاشت و حتی می توان گفت این تحولات با توجه به یکه تازی های ایالات متحده، نقش سازمان ملل و ارتباط تنگاتنگ "امنیت ملی" با "قدرت اقتصادی"، "ثبات سیاسی" و "مسایل فرهنگی جامعه" نقش حساسی درتحول مفهوم امنیت ملی، تأمین آن و مقابله با تهدیدات متنوع ایفا می کند.

برمبنای فوق، درمقاله حاضر، در پی بررسی این مسأله هستیم که "امنیت ملی" چیست و با پایان یافتن جنگ سرد ونظام دوقطبی دچار چه تحولاتی شده است و در شرایط کنونی چگونه می توان آنرا ترسیم نمود؟ قابل تذکر پنداشته می شود که توجیه پذیری نقاط نظر سیاسی و تمرکز اکثریت قریب به تمام محققان ودست اندرکاران مسایل مربوط به روند کنونی حوادث مربوط به کشور ما طی سال های هشتاد شکل گرفته واما پس از آن و در دوره های بعدی به سبب موجودیت عدم تعادل در زمینه، مشکل فوق، تا کنون همچنان حل نشده باقی است.

در این اواخر در ایالات متحده تنها مرکز واحدی بمنظور بررسی و مطالعه قضایای کشورما که از

هیچگونه کمکی برخوردار نبوده و از معاونت و پشتیبانی دولتی نیز محروم می باشد، در پوهنتون ایالتی شهر اوهاما واقع در ایالت نبراسکا ایجاد گردید. نباید فراموش نمود که بصورت مشخص، طی سال های هشتاد در اوهاما، بمنظور انجام فعالیت های بعدی برای مرحله و دوران پسا شوروی در کشور ما فعالیت ها و تلاش های وسیعی انجام گرفته، کتاب ها و آثار ادبی بیشماری بصورت غیر مستقیم به افغانستان ارسال می گردید، شهر پشاور بمثابه مرکز سازماندهی و اجرای کلیه نقشه ها و پروگرام بعدی مبدل گردیده و همچنان از آنجا بصورت متواتر و دوامدار، اوضاع و احوال کشور ما نیز تحت نظارت قرار داده می شد.

در اواخر سال های هشتاد، امریکایی ها به تبدیل مأموریت های شان در محدوده افغانستان مبادرت ورزیدند، مسأله فوق درکنار عرصه های مختلف شامل بخش هایی از فعالیت های علمی نیز گردیده که تجزیه و تحلیل های جداگانه از جمله در مورد متذکره توسط عده ایی را نیز در پی داشت. آنها با در نظر داشت و حفظ وضعیت عمومی، به تهیه راپورها و گزارش هایی در مورد اوضاع کشور ما توسل جستند، اما در واقعیت امر، تعیین مشخصات سیاست ایالات متحده در قبال آینده افغانستان بمنظور تدارک مقدمات تطبیق طرح عملی طرح های بزرگ جیو اکونومیک، کشور ما را بمثابه مساعدترین عرصه پنداشته و در مورد تطبیق پلان های شان هیچ نوع فروگذاری را جایز نمی شمارند. مطالعات تخصصی و اپراتیفی در مورد اساسی ترین مسایل به عهده ارگان های اختصاصی دولت ایالات متحده و سازمان استخباراتی "سیا" و سایر مراکز شورای اتلانتیک می باشد. در چنین وضعیتی، در شرایط نهایت سری و مخفی، معضلات آسیای مرکزی و افغانستان در انستیتوت روابط بین الدول واقع در آسیای مرکزی و قفقاز و در پوهنتون جان کویکنیز واقع در واشنگتن که بصورت فعالی در مورد بررسی "راهکار های اصلی کاهش بحران" فعالیت می نماید، تحت مطالعه و بررسی قرار داده شده و در نتیجه اظهار داشتند که سناریوهای امریکایی در افغانستان که بمفهوم دستیابی به اهداف انسانی عنوان گردیده بود، در واقعیت امر بدشمنی تلقی گردیده و بخودی خود بازگوی خط رسمی ستیزه جویی دولت ایالات متحده محسوب می گردد. باید متذکر گردید که چگونگی تأثیرات سیر حوادث افغانستان بر منطقه آسیای مرکزی و همچنان جنبه های غیر افغانی معضله یادشده و تجزیه و تحلیل سیر وقایع سبب گردید تا گروهی از کشورهای آسیای مرکزی (بروکسل، حامیان مالی اتحادیه اروپا و ناتو در رأس) درصدد بررسی و مطالعه کلی جریان های ایدئولوژیک و سیاسی روند اسلامی در کشور ما گردند.

با ختم سده بیست و آغاز سده بیست و یکم، تغییر و تبدیل وضعیت، بخصوص با به بقدرت رسیدن جورج دبلیو بوش در قصر سفید، بصورت منحصر بفردی مشهود بود. تغییرات کادری و سازمانی با ایجاد شعبه مربوط به مسایل افغانستان و گماشتن اشخاص مسوول در کادر تشکیلاتی آن صورت گرفته و گردانندگان اداره ایالات متحده در صدد آن شدند تا سنت های موجود دیپلماتیک در جنوب آسیا را تحت تأثیر عملکرد های شان قرار داده، از موجودیت سنت های یادشده تا حد امکان به نفع گسترش ساحه نفوذ شان بهره برداری نموده و اصول و ضوابط اداری- دیپلماتیک ایالات متحده را در جنوب آسیا مرعی الاجراً نمایند. در گام نخست، در محدوده کمیته روابط خارجی کنگره ایالات متحده، نخستین کمیته فرعی شرق میانه و جنوب آسیا بمنظور تدارک بخاطر تهیه، پیشبرد و هماهنگی سیاست خارجی کشور یادشده در ساحه وسیع و گسترده ژئوپولیتیک برای حل و فصل معضلات بین المللی ایجاد گردیده و در رأس آن

شخصی از جمهوری خواهان گماشته شد.

با وجود آنهم، اما تغییرات وسیع و گسترده کادری انتظار برده می‌شد، همچنان یک مرحله انتقالی (در واقع بازگشت) در اداره کشور رونما گردید. در این مقطع زمانی، حُلمی خلیل زاد که در مسایل تحلیل و بررسی قضایای منطوقی و بخصوص تدقیق و مطالعه امور و مسایل کشور عزیز ما افغانستان از دیر زمانی بدینطرف دیدخل می‌باشد، درباره حل و فصل مسأله مربوطه گماشته شد. در زمان تصدی ریاست جمهوری رونالد ریگن، خلیل زاد نامبرده بمتابه مشاور خاص معاون وزیر امور خارجه ایالات متحده در امور مسایل سیاسی و در مدت زمان ریاست جمهوری جورج بوش پدر، وظایف و مسوولیت‌هایی را در پنتاگون برعهده داشت. زمانی که صحبت از اشخاص و شخصیت‌های جداگانه دیدخل در امور و مسایل کشور عزیز ما مطرح می‌گردد، چندان بیمورد بنظر نمی‌رسد تا از شیرین طاهر خیلی پاکستانی تبار نیز نام برده شود، شخص متذکره در بخش‌های مهم و عمده ای از جمله بمتابه رئیس انستیتوت روابط خارجی و همچنان مسوول شعبه تحقیق و بررسی مسایل بین‌المللی در پوهنتون جان گوپ واقع در واشنگتن ایفای وظیفه نموده است. وی در زمان تصدی ریاست جمهوری رونالد ریگن، مسوولیت نمایندگی ایالات متحده در سازمان ملل متحد، کار و فعالیت در شورای امنیت ملی و مسوول موارد نظامی - سیاسی در آن اداره و همچنان عضویت در کمیته توسعه سیاسی وزارت امور خارجه، همکاری علمی در مرکز مطالعات بین‌المللی پوهنتون پرینستون در مورد بررسی مشخصات اصلی معضلات هندوستان و پاکستان و مطالعه چگونگی سیاست ایالات متحده در جنوب آسیا جزء کارنامه‌هایش محسوب می‌گردد.

با به قدرت رسیدن جورج بوش، به مقصد ارایه پاسخ‌ها، اعلامیه‌ای بمنظور طرح ابتکار طرف‌های درگیر در قضیه کشورما به نشر رسید. در آخرین هفته ماه جنوری سال ۲۰۰۱، عمده‌ترین بخش‌ها و طرف‌های درگیر، جد و جهد‌شان را بمنظور راه‌اندازی مبارزه در جبهه دیپلماتیک متمرکز نمودند. بناءً، برهان الدین ربانی و داکتر عبدالله که در این مقطع مسوول امور و مسایل خارجی اتحاد شمال محسوب می‌گردید، به ایالات متحده وارد گردیدند، رژیم طالب‌ها نیز از طریق نماینده‌شان در اسلام‌آباد آمادگی خویش را بمنظور انجام مذاکرات بشمول بحث در مورد مسأله چگونگی موجودیت بن‌لادن ابراز داشتند. اما با توقف ناگهانی مذاکرات، شرایط و اوضاع طی ماه سپتامبر سال ۲۰۰۱، متغیر گردید. پس از حملات ۱۱ سپتامبر، آمادگی و بعداً اجرای عملی فعالیت‌ها و عملکردهای نظامی و حربی بمنظور سرنگونی امارت "طالب"‌ها آغاز و مأمول فوق طی خزان سال ۲۰۰۱، با سرنگونی امارت یادشده، از قوه بفعل مبدل گردید.

تراژیدی ۱۱ سپتامبر و عواقب پس از آن با آغاز عملیات نظامی در جریان پیدایش سیاست ایالات متحده در مورد آسیای مرکزی و جنوب آسیا توأم گردید. پس از مدتها برای نخستین بار، بصورت مشخص اما بدرجات مختلف، جهت و خط مستقلی که نه تنها دربرگیرنده عرصه‌های عملی-سیاسی و علمی-تحلیلی، بلکه شامل عرصه‌های آموزشی، توسعه‌ی و حیات اجتماعی زندگی امریکایی‌ها نیز می‌گردید، بمنظور حل و فصل مشکلات افغانستان مطرح بحث قرار گرفت. از تاریخ ۱۱-۱۲ ماه دسامبر سال ۲۰۰۱، درست یک‌هفته پس از امضای توافقنامه بن در مورد ایجاد دولت موقت در افغانستان، در انستیتوت روابط بین‌الدول در پوهنتون براونوفسکی و در همکاری نزدیک با مرکز مطالعات افغانستان در پوهنتون نیبراسکا، سیمیناری تحت عنوان " احیای مجدد ساختار سیاسی افغانستان " گشایش یافت. در سیمینار

متذکره کارشناسان امور و مسایل مربوط به افغانستان، در مورد مسایل عمده و قابل بحث از جمله وضعیت حقوق افراد در افغانستان، چگونگی اجرای سیاست و انجام فعالیت های بشردوستانه، گرد هم آمده و با سهمگیری نمایندگان کنفرانس بن بشمول عده ای از وزرای سابقه افغانستان، به بحث و مذاکره پرداختند.

طی سال های اخیر، مراکز مهم و برجسته علمی شرق شناسی ایالات متحده، مطالعات و بررسی های وسیع و همه جانبه مسایل و حوادث موجود در شرق میانه، نحوه اقدامات نظامی و محاروبی و در مورد چگونگی پروگرام ها و نقشه های حضور و موجودیت قوت های نظامی خارجی در افغانستان را انجام دادند.

قابل یادآوری می باشد که سیاست جنگ طلبانه ایالات متحده در افغانستان بیش از سایرین و بیشتر از هر کشور دیگر، در داخل ایالات متحده قابل درک بوده و باشندگان آن کشور از آن آگاهند، جهانیان همه بصورت یک کل در امر فوق متفق الرأی بوده و متیقن می باشند که امر فوق بمثابه یک امر طبیعی به هیچوجه هدف ستراتیژیک بی درد سر محسوب نگردیده و ایالات متحده خواهان سهمش با راه اندازی بخشی از اقدامات سیاسی، اقتصادی، علمی- آموزشی و سازماندهی کمپاین تبلیغاتی می باشد که طبعاً عواقب غیرقابل پیشبینی شده را به دنبال خواهد داشت. با انجام اقدامات فوق، اداره ایالات متحده نه تنها از ارائه کلیشه های قدیمی بمنظور پیشبرد و اجرای رفتار سیاست خارجی اش حد اعظمی سود را نصیب می گردد بلکه در این عرصه از همکاری ها و مشوره های وزارت امور خارجه انگلستان نیز مستفید می شود. در این مورد قابل تذکر می باشد که برای آینده کشور ما و برای تداوم امور مطروحه در داخل افغانستان هیچ نوع پروگرام مشخص و معینی اصلاً موجود نمی باشد تا بتوان آینده و دورنمای سیاسی- اجتماعی- اقتصادی افغانستان را پیشبینی نمود. بصورت قطع، شواهد و حقایق موجود همه دال بر تکبر و خود خواهی بیش از حد ایالات متحده در عدم ارائه طرح و فورمولی حتی بصورت ناقص در مورد آینده کشور عزیز ما می باشد. با انباشته شدن اشخاص و افراد در بخش های کلیدی و عمده اداره دولتی کشور، نمیتوان از بهبودی امور در سایر عرصه ها سخنی بمیان آورد. امریکایی ها در تشویق و ترغیب افغان ها در امر ایجاد حاکمیت نوع جدید از هیچ نوع کمک و معاونتی دریغ نورزیده و اما بصورت غیر مستقیم از ایجاد و استقرار چنین حاکمیتی جلوگیری نیز می نمایند.

پس از فروپاشی رژیم "طالب" ها، ایالات متحده و شرکایش احیای ثبات در افغانستان، ایجاد حاکمیت دموکراتیک و رشد اقتصادی کشور ما را در صدر وظایف و سرلوحه عملکردهای شان قرار داده و متیقن بودند که دستیابی به اهداف فوق به تأمین امنیت داخلی ایالات متحده نیز مدد می رساند. قانونگذاران ایالات متحده، بلی و بسیاری از افرادی که به صورت مستقیم با حوادث و وقایع سال ۲۰۰۱ در کشور ما دخیل بودند و همچنان در مدت زمان پس از سال متذکره به این واقعیت معترف بودند که ریشه های بنیاد گرایی و تروریسم در محل دیگری آب خورده، رشد داده شده و پس از شاخ و برگ کشیدن و تجهیز و تمویل غرض خرابکاری و انجام انفجار و انتهار به کشور عزیز ما فرستاده و پرتاب می گردند. بمنظور انجام اصلاحاتی در امور و مسایل مربوط به کشور ما، طی سال ۲۰۰۲ طرحی زیر نام "اقدام در امر دفاع و پشتیبانی آزادی در افغانستان" به تصویب رسید. در نخستین ماه های سال ۲۰۰۲ در ساختار تشکیلاتی سیاست خارجی دولت فدرال ایالات متحده میکانیزمی در باره کمک به افغانستان در دست اجرا قرار گرفت. در وزارت امور خارجه ایالات متحده شعبه و دفتر بخصوصی متشکل از گروهی از متخصصان

و در رأس ج. دوبنسون موظف گردید تا با لخدرا ابراهیمی فرستاده خاص سرمنشی سازمان ملل در افغانستان همکاری نماید. اینهمه و موجودیت سلسله فاکت های بیشمار دیگر، این واقعیت را آشکار می سازد که اداره ایالات متحده بصورت غیر مستقیم از وظیفه و رسالت تعیین شده از جانب سازمان ملل در جریان حوادث و وقایع بمنظور حل و فصل قضایای پس از جنگ در کشور ما طفره رفت. در سال ۲۰۰۲ امریکایی ها موفق گردیدند تا شخص مورد نظرشان یعنی حامد کرزی که سال های سال را در ایالات متحده سپری نموده و مصروف امور تجاری مربوط بخودش بود، در رأس دولت موقت در افغانستان بگمارند. در این موقع اما بی ثباتی سراسر کشور را فرا گرفت. طی خزان سال ۲۰۰۲ مجلس سنای ایالات متحده طرحی را بمنظور کمک ۳،۳ میلیارد دالر طی چهار سال تصویب نموده که ۱،۷ میلیارد دالر از مجموع مبلغ یاد شده باید در بخش ساختاری دولت بمصرف می رسید. انکشاف اقتصادی و کمک های بشردوستانه نیز در طرح یاد شده گنجانید شده و همچنان رشد و تقویه پروسه سیاسی در کشور نیز بمثابه بخشی از اولویت های ایالات متحده محسوب گردید. مبلغ ۳۰۰ میلیون دالر بمنظور ایجاد و تقویه نیروه های مسلح کشور و مبلغ یک میلیارد دالر نیز بمنظور تقویه نیروه های بین المللی تأمین امنیت در کشور ما اختصاص داده شد.

قابل یادآوری می باشد که سیاست جدید ایالات متحده، بصورت منحصر بفردی طی ماه های پسین در کشور ما بیش از هر زمان دیگر بواسطه عملکرد های نظامیان بمثابه مدیران روند بهبود امور مشخص می گردد. بدین ترتیب، طی سال های ۲۰۰۳ - ۲۰۰۴ پنتاگون تصمیم به ایجاد شش الی هشت پایگاه نظامی در سرزمین ما گرفت که در این عرصه تائید و تضمین برسمیت شناخته شده از جانب دولت مرکزی افغانستان نیز موجود بود. تعداد افراد و اشخاص موجود در این پایگاه ها با موجودیت تعدادی از نیروه های ویژه و همچنان با حضور تعدادی از متخصصان ملکی باید معین می گردید. همچنان در کنار آنها از موجودیت نمایندگان حکومت ها و دولت های شرکت کننده در کارزار مبارزه علیه تروریسم و همچنان از موجودیت افراد قوای مسلح افغانستان نیز تکرراتی بعمل آمده است. چنین فرض می گردد که نیروه های نظامی موجود در داخل پایگاه ها به امور ساختمانی نیز مبادرت ورزیده و در فعالیت های مختلفی نیز سهیم گردند.

تجدید قوای اولیه ایالات متحده و همچنان در نظر داشت اولویت ها در افغانستان، بخودی خود بحث های گرم و مناظره هایی را در حلقات سیاسی و نظامی سبب گردید. عده ای قایل شدن اولویت در ایجاد زیر ساخت ها برای کمک و معاونت بمنظور تقویه اقتصاد خانوادگی افغان ها و طرح هایی بدین منظور را در دستور کار قرار دادند.

متذکر باید گردید که اما جاه طلبی های حلقات نظامی مورد تائید سازمان های غیردولتی قرار نگرفته و رهبران آنها متیقن بودند که چنین طرز دید و نوآوری های اینچینی ممکن به دستیابی موفقیت های کوتاه مدت سیاسی منتهی گردیده و نتایج و اثرات پایداری را با خود به همراه نخواهد داشت. مراقبت از آینده در ایالات متحده آنها بصورت فوری منتج به تهیه و تنظیم پروگرام جدیدی در مورد کشور ما گردیده، امکانات شغلی (آنها بصورت حداقل) برای هموطنان در کشور میسر گردید، در بخش های تعلیمی و تحصیلی کورس های بخصوصی تدویر گردید. از جمله چنین فعالیت ها، یکی هم در پوهنتون هاروارد برآه انداخته شد، در پوهنتون بوستون نیز فعالیت های از این قبیل آغاز گردید.

قابل یاددهانی پنداشته می شود که طی تابستان سال ۲۰۰۴ نیز طرح هایی در مورد آینده افغانستان

رویدست گرفته شد، از آنجمله یکی هم نتیجه کار و فعالیت ر.ماکچسینی پروفیسور شرق شناس درفاکولته شرق میانه پوهنتون نیویارک بوده که افغانستان را بمثابه مرکز و گنجینه گرانبهای آثار کمیاب و نادر تاریخی محسوب نمود.

عده ای هم در مورد اجرای عملی و انجام کارکردهای سازمان های مربوطه، به بررسی های دقیق در باره افغانستان اکتفا ننموده و در عمق مسایل و موضوعات کشورما و مسایل مربوط به آسیای مرکزی، مطالعات و بررسی های شان را آغاز نمودند. بیشترین توجه به مارکیت رسانه ایی ایالات متحده با حجم وسیعی از مواد بسیار ارزنده در مورد آسیای مرکزی و عمدتاً در مورد مشکل افغانستان و اخبار تحلیلی مربوط به کشورما معطوف گردید که بصورت یک کل خصوصیت تبلیغی پروپاگندی داشته و بیشتر بر زمینه های عاطفی و روانی استوار بود، چنین وضعیتی بحث های عمومی را در حلقات سیاسی، نظامی، و سایل ارتباط جمعی و ۰۰۰ ایالات متحده برانگیخت.

در اینمورد بیش از هر زمان دیگر، تشابه طرح امریکایی بمثابه اقدام در امر دلجویی افغانستان با استفاده و بکارگیری از نمونه تجربه شوروی طی سال های ۸۰ را می توان بخوبی مشاهده نمود. تفاوت در اینمورد را می توان چنین خلاصه نمود که مدل امریکایی در مطلوب ترین شکل انجام آن در شرایط داخلی و خارجی، زمانی که کلیه داشته های موجود و آماده رژیم قبلی، با موجودیت رقیبان و مدعیان سوگند خورده و حفظ (!) دشمنان صلح و ثبات در کشورما، نابود گردیده و جنگ و نبردهای خونین همچنان ادامه دارد، آینده صلح و ثبات در کشورما به کجا می انجامد؟

بخاطر باید داشت و نباید فراموش نمود که ایالات متحده و شرکایش تاکنون قادر به گشادن "گره" معضله افغانستان نگردیده، اسامه بن لادن رهبر "القاعده" و ملا عمر سرکرده "طالب" ها گرفتار نگردیده، بلکه در خاک پاکستان به قتل رسیدند، "طالب" ها مجدداً نیروه های شان را سر و سامان داده و حملات مرگبارشان را از سر گرفتند، ایالات متحده در امر مبارزه با مواد مخدر و کشت و زرع کوکنار اصلاً موفق نبوده و نمی توان از دستاوردی در مورد سخن گفت.

با وجود تداوم مبارزه و انجام عملیات های ضد تروریستی در افغانستان، از تهدیدات امنیتی در کشور نه تنها کاسته نشده بلکه بیش از پیش وسعت حاصل نموده و گسترش یافت. فعالیت های بمنظور تشکل و انسجام بیشتر مخالفان مسلح صورت گرفته و تشنجات و مخالفت های میان ساختار های نظامی- سیاسی گروه های اتنیکی موجود در کشور بیش از هر زمان دیگر تشدید گردیده است.

اینست نتیجه و دستاورد بیشتر از پانزده سال مبارزه و نبرد جامعه جهانی در رأس ایالات متحده علیه تروریزم در کشور عزیزما افغانستان (!)

چهاردهم ماه اگست سال ۲۰۱۶